

**Examining the Role and Function of Translators in Iran's
Foreign Relations Based on European Travelogues
(From the Reign of Shah Abbas to the Fall of Isfahan)**

Amirali Mirahmadi Zadeh¹, Farhad Dashtakinia²

Abstract

During the Safavid period, particularly from the reign of Shah Abbas I (996–1038 AH / 1587–1629 AD) to the fall of Isfahan (1135 AH / 1722 AD), the expansion of Iran's foreign interactions made language a strategically important tool in diplomatic and political relations. In this context, translators were not merely language translators but acted as intercultural agents in the processes of diplomatic, cultural, and even ideological communication between Iran and the West. Adopting a descriptive-analytical approach and relying on library sources, especially European travelogues, this study seeks to examine the role and status of translators from the reign of Shah Abbas I to the fall of Isfahan. The findings indicate that many translators active in the Safavid court were either European Christian subjects or new converts to Islam who, through prolonged residence in Iran, had gained mastery over the prevalent languages and customs of the country. An analysis of figures such as Pietro Giuseppe Rosario, Mareh, and Raphael du Mans reveals

-
1. Ph.D. Candidate in the History of Islamic Iran, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran. a.mirahmadizadeh@ut.ac.ir
 2. Assistant Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Bahonar University of Kerman, Kerman, Iran. (Corresponding author) . farhad_dashtakinia@yahoo.com

Received: November 16, 2025 - Accepted: March 31, 2026



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

that these individuals were not merely translators but, as intermediaries aware of various Iranian affairs, played a pivotal role in conveying complex political, commercial, and cultural concepts between Iran and Europe. In practice, they constituted part of the process of producing and reproducing meaning in Safavid diplomatic relations.

Keywords: Safavid Iran, Diplomacy, Court translators, Safavid era travelogues, Persian language, Raphael du Mans.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهش‌نامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ
فصلنامه علمی (مقاله پژوهشی)، سال هفدهم، شماره‌ی شصت و پنجم، پاییز ۱۴۰۴، صص ۱۷۲-۱۴۳

بررسی نقش و کارکرد مترجمان در مناسبات خارجی ایران بر پایه سفرنامه‌های اروپایی (از عهد شاه عباس تا سقوط اصفهان)

امیرعلی میراحمدی‌زاده^۱، فرهاد دشتکی‌نیا^۲

چکیده

در دوره صفوی، به‌ویژه از عهد شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۶ق/۱۶۲۹-۱۵۸۷م) تا سقوط اصفهان در (۱۱۳۵ق/۱۷۲۲م)، با گسترش تعاملات خارجی ایران، زبان به‌مثابه ابزاری راهبردی در مناسبات دیپلماتیک و سیاسی اهمیت روزافزونی یافت؛ در این بستر، مترجمان تنها نقش مفسران زبانی نداشتند، بلکه به‌عنوان کنشگرانی میان‌فرهنگی در فرایند ارتباطات دیپلماتیک، فرهنگی و حتی ایدئولوژیک میان ایران و غرب ایفای نقش کردند. این پژوهش با رویکرد توصیفی-تحلیلی و برپایه منابع کتابخانه‌ای، به‌ویژه سفرنامه‌های اروپایی، در پی آن است که نقش و جایگاه مترجمان را از دوره سلطنت شاه عباس اول تا سقوط اصفهان بررسی کند. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که بسیاری از مترجمان فعال در دربار صفوی، اتباع اروپایی مسیحی یا نومسلمانی بودند که با اقامت طولانی‌مدت در ایران به زبان‌های رایج در ایران و آداب‌ورسوم ایرانی مسلط شده بودند. بررسی نمونه‌هایی چون

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران،

تهران، ایران. a.mirahmadizadeh@ut.ac.ir

۲. استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران.

(نویسنده مسئول) farhad_dashtakinia@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۲۵- تاریخ تأیید: ۱۴۰۵/۰۱/۱۱



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

پتروژوزف آ روزاریو، ماره^۲ و رافائل دومان^۳ نشان می‌دهد که این افراد تنها مترجم نبودند، بلکه در جایگاه واسطه‌گرانی آگاه از مسائل مختلف ایران، نقشی کلیدی در انتقال مفاهیم پیچیده سیاسی، تجاری و فرهنگی میان ایران و اروپا ایفا می‌کردند و در عمل، بخشی از فرایند تولید و بازتولید معنا در مناسبات دیپلماتیک صفویان به‌شمار می‌رفتند.

واژه‌های کلیدی: ایران صفوی، دیپلماسی، مترجمان دربار، سفرنامه‌های عصر صفوی، زبان فارسی، رافائل دومان.

۱. مقدمه

در تاریخ ایران دوره صفوی، پیوندی درخور تأمل میان زبان، سیاست و مناسبات دیپلماتیک برقرار بود؛ پیوندی که به‌ویژه از عصر شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۶ق/ ۱۵۸۷-۱۶۲۹م) تا سقوط اصفهان در سال (۱۱۳۵ق/ ۱۷۲۲م)، با گسترش روابط ایران با جهان خارج بروز و نمود آشکارتری یافت. در این بستر، مترجمان نه تنها به‌مثابه عاملان انتقال زبان، بلکه در هیئت واسطه‌هایی فرهنگی، سیاسی و حتی ایدئولوژیک ظاهر شدند که در شکل‌دهی به ذهنیت‌ها، هدایت مذاکرات و حتی در برخی موارد، تأثیرگذاری بر تصمیمات سیاسی نقش‌آفرینی کردند.

ظهور شاه عباس به‌عنوان پادشاهی نوسازگر که سیاست‌های جدیدی درباره مرکزیت‌بخشی به قدرت، انتقال پایتخت به اصفهان و اصلاح روابط خارجی اتخاذ کرد، فصل تازه‌ای را در تاریخ دیپلماسی ایرانی گشود (Matthee, 1999: 114). گشایش راه‌های تجاری، ارتباط با سفرا و بازرگانان اروپایی، پذیرش هیئت‌های خارجی و شکل‌گیری نوعی زبان مشترک در مراودات سیاسی، ضرورت مترجمانی زبده و آشنا به هر دو فرهنگ را دوچندان کرد. این مترجمان که در عصر صفوی با عناوینی همچون کلمه‌چی و زبان‌دان شناخته می‌شدند؛ گاه از میان مسیحیان ارمنی، گرجیان و چرکس درباری یا حتی فرزندان مهاجران اروپایی مقیم ایران برگزیده می‌شدند. آنان در

1. Peter Josef a Rosario
2. Marais
3. Raphael Du Mans

بررسی نقش و کارکرد مترجمان در مناسبات خارجی ایران بر پایه سفرنامه‌های اروپایی | ۱۴۷

مواضعی قرار می‌گرفتند که نه تنها نیازمند مهارت زبانی، بلکه واجد حساسیت سیاسی و شناخت دقیق از مناسبات قدرت بود.

مطالعات تاریخی جدید نیز نشان داده‌اند که مترجمان در عرصه‌های مختلفی ایفای نقش می‌کردند؛ از ترجمه رسمی مکاتبات دیپلماتیک و حضور در مذاکرات گرفته تا ترجمه متون دینی و فنی و حتی ایفای نقش در انتقال فناوری نظامی و دانش فنی غربی (نک. Tucker, 2009: 544). دربار صفوی که در دوره شاه عباس اول بدل به مرکز جذب و تعامل با جهان خارجی شده بود، به گونه‌ای فزاینده نیازمند مترجمانی چندزبانه بود که بتوانند میان زبان‌های فارسی، ترکی، پرتغالی، ایتالیایی، ارمنی، لاتین و گاه حتی روسی و هندی پل بزنند؛ با این همه، نقش مترجمان تنها به ترجمه زبانی محدود نمی‌شد؛ آنان در بسیاری موارد حاملان معانی و واسطه‌گران قدرت بودند. گزینش واژگان، تأویل جملات و حتی حذف یا افزودن آگاهانه مضامین، می‌توانست بر روابط میان قدرت‌ها اثر بگذارد؛ چنان‌که برخی اسناد نشان می‌دهد، در مواردی مترجمان با مقامات اروپایی هم‌سویی داشتند، یا در جهت منافع گروهی خاص دربار صفوی سخن می‌گفتند (نک. Guliyev, 2022)؛ از این رو، مترجم در این دوره تنها «خادم زبان» نبود، بلکه گاه بازیگری تأثیرگذار در میدان سیاست محسوب می‌شد.

مطالعه مترجمان در این دوره، همچنین دریچه‌ای است به سوی شناخت شبکه‌های ارتباطی میان شرق و غرب، دین و دولت و قدرت و زبان. آنان نه تنها به انتقال مفاهیم یاری رساندند، بلکه خود بدل به سوژه‌هایی تاریخی شدند که بررسی‌شان نیازمند تحلیل چندسویه است. در این مقاله، با تمرکز بر دوره میان سال‌های (۹۹۶-۱۱۳۵ق/ ۱۵۸۷-۱۷۲۲م) تلاش خواهد شد تا جایگاه مترجمان در ساختار دیپلماسی صفوی، شیوه‌های گزینش و آموزش آنان، نوع تعامل آن‌ها با قدرت سیاسی و اثرگذاری آنان بر روایت‌ها و مناسبات بین‌المللی بررسی شود.

۲. پیشینه پژوهش

مطالعه جایگاه و نقش مترجمان در تاریخ ایران صفوی، با وجود اهمیت بنیادین آن در تبیین ابعاد دیپلماتیک، فرهنگی و سیاسی این دوره، همچنان از حوزه‌های کم‌کاویده در

تحقیقات تاریخی معاصر به شمار می‌رود.

تاکنون پژوهشی مستقل و منسجم به واکاوی عملکرد مترجمان به‌عنوان واسطه‌گان زبان و سیاست اختصاص نیافته است و داده‌های موجود بیشتر در حاشیه متون تاریخی، سفرنامه‌ها و اسناد دیپلماتیک پراکنده‌اند؛ با این‌همه، شماری از مطالعات مرتبط، هرچند غیرمستقیم، بستر مناسبی برای بازشناسی کارکردهای اجتماعی و سیاسی مترجمان در دوره صفوی فراهم ساخته‌اند؛ برای نمونه، پژوهش‌هایی که به دیپلماسی صفویان با قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای همچون امپراتوری عثمانی، مغولان هند و دولت‌های اروپایی پرداخته‌اند؛ گاه اشاراتی گذرا به حضور مترجمان در هیئت‌های سفارتی و محافل درباری داشته‌اند؛ برای مثال (Guliyev, 2022) در مقاله «Safavids in Venetian and European Language and translation at the Safavid court» عنوان می‌کند که مجلس سنای ونیز با آگاهی از این مسئله که زبان ترکی در دربار ایران رایج است سفیرانی را برای اعزام به ایران انتخاب می‌کرد که به این زبان مسلط باشند؛ همچنین به ایفای نقش مترجمی از سوی سفرای ونیزی در ارتباط بین دربار ایران و مجلس ونیز پرداخته است. نوایی نیز در دو اثر خود تحت عنوان «اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از سال ۱۰۳۸ تا ۱۱۰۵ ه.ق.» (نوایی، ۱۳۶۰) و «شاه عباس: مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی» (نوایی، بی‌تا) با استفاده از اسناد عصر صفوی علاوه بر اینکه به نقش سفیران و کشیشان اروپایی در فرایند ترجمه اشاره کرده، به مشکلات سفرای ایرانی در مأموریت‌های سیاسی خویش ناشی از ناآگاهی از زبان کشورهای مقصد نیز پرداخته است؛ علاوه بر این موارد گزارش‌های برجای مانده از سفرنامه‌نویسانی چون ژان شاردن، ژان باتیست تاورنیه، آدام اولتاریوس و پیتر دلاواله، ضمن توصیف مناسبات سیاسی و فرهنگی دربار صفوی، به نقش برخی افراد در فرایند ترجمه و میانجی‌گری زبانی اشاره‌هایی دارند، اما این داده‌ها تاکنون موضوع پژوهشی تاریخی و تحلیلی مستقل قرار نگرفته‌اند؛ با این حال، همچنان خلأیی آشکار در زمینه بررسی نظام‌مند نقش مترجمان

-
1. Jean Chardin
 2. Jean Baptiste Tavernier
 3. Adam Olearius
 4. Pietro Della Valle

| بررسی نقش و کارکرد مترجمان در مناسبات خارجی ایران بر پایه سفرنامه‌های اروپایی | ۱۴۹

به‌منزله کنشگران فعال در فرایندهای میان‌فرهنگی و سیاسی احساس می‌شود؛ خلأیی که مقاله حاضر در صدد است بخشی از آن را با رویکردی تحلیلی و با تکیه بر منابع تاریخی و اسناد معاصر پر کند.

۳. روش پژوهش

پژوهش حاضر از نظر رویکرد، کیفی و تاریخی-تحلیلی است. این پژوهش با استفاده از منابع کتابخانه‌ای در پی بازسازی نقش و جایگاه مترجمان در ساختار دیپلماتیک و فرهنگی دولت صفوی از ابتدای سلطنت شاه عباس اول (۹۹۶ق/ ۱۵۸۷م) تا سقوط اصفهان (۱۱۳۵ق/ ۱۷۲۲م) است. در این چهارچوب، داده‌های پژوهش برپایه تحلیل انتقادی متون گردآوری و بررسی شده‌اند؛ مهم‌ترین منابع مورد استفاده شامل گزارش‌ها و توصیفات سفرنامه‌نویسان اروپایی از دوره صفوی است. در تحلیل داده‌ها تلاش شده است با بهره‌گیری از روش تحلیل گفتمان تاریخی، سیمای اجتماعی مترجمان، جایگاه نهادی ایشان در دستگاه صفوی و نقش میانجی‌گرانه آنان در مناسبات دیپلماتیک و فرهنگی بازسازی شود.

۴. تنوع زبانی در قلمرو امپراتوری صفوی

بسیاری از اروپاییانی که در روزگار صفوی به ایران سفر کردند، به اقتضای کنجکاوی ژرفی که نسبت به آداب، رسوم، خط و زبان مردمان این سرزمین و نواحی گوناگون آن داشتند، بخشی از سفرنامه خود را به شرح و توصیف این وجوه فرهنگی اختصاص داده‌اند. ژان باتیست تاورنیه که بین سال‌های (۱۰۷۹-۱۰۴۱ق/ ۱۶۶۸-۱۶۳۲م) در مجموع شش بار به ایران عصر صفوی سفر کرده و اطلاعات گسترده‌ای درباره شئون مختلف این سرزمین گرد آورده است در توصیف وضعیت زبانی ایرانیان آن دوره، زبان‌ها را به چهار دسته متمایز تقسیم می‌کند؛ بنابر روایت او، در ایران آن زمان «زبان ملاح» یعنی فارسی، «زبان سیاست» یعنی ترکی، «زبان فصاحت» یعنی عربی و در نهایت «زبان قباحت» که وی آن را زبان عوام و دهقانان می‌نامد، رایج بوده‌اند (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۵۹۸)

از سوی دیگر، «کارری»^۱ نیز که در سال (۱۱۰۵ق/ ۱۶۹۴م) به ایران آمد؛ همچون تاورنیه، زبان‌های رایج در ایران صفوی را در چهار گروه طبقه‌بندی می‌کند. وجه اشتراک او با تاورنیه در آن است که وی نیز از زبان چهارمی سخن می‌گوید که آن را «زبان ایلیاتی» می‌نامد و آن را زبان روستاییان و طبقات فرودست می‌داند (کارری، ۱۳۴۸: ۱۴۸). این توصیف‌ها، هرچند آمیخته با پیش‌فرض‌ها و قضاوت‌های اروپامحور است، بازتابی از چندلایگی زبانی و تنوع گویشی در جامعه صفوی است؛ همچنین می‌توان دو فرضیه را در تبیین تعبیر «زبان ایلیاتی» در گزارش‌های سفرنامه‌نویسان اروپایی مطرح ساخت؛ نخست آنکه احتمالاً مقصود از این اصطلاح، گویش و لحن گفتاری عشایر و روستاییان بوده است که به سبب تفاوت آوایی و نحوی با فارسی معیار رایج در دربار و شهرهای بزرگ برای ناظران خارجی همچون زبانی مجزا جلوه می‌کرده است. فرضیه دوم بر آن است که منظور از «زبان ایلیاتی» مجموعه‌ای از زبان‌ها و گویش‌های محلی چون گیلکی، لری، بلوچی، قشقایی، ترکمنی و تالشی بوده که سفرنامه‌نویسان به سبب ناآشنایی با تنوع زبانی ایران، همگی را ذیل عنوانی کلی و نادقیق گرد آورده‌اند.

در دوره صفوی، یکی از مسائل مهم در حوزه زبان‌های رایج، جایگاه زبان ترکی در میان طبقات حاکمه و نظامی بود؛ بنابر گزارش‌های سفرنامه‌نویسان اروپایی، بسیاری از رجال دربار و فرماندهان نظامی ایران در این دوره، بیشتر به زبان ترکی سخن می‌گفتند و دانشی از زبان فارسی نداشتند (همان)؛ از این رو، فرماندهان برای انتقال مفاهیم و دستورات خود به سپاهیان ناگزیر بودند به زبان ترکی متوسل شوند. شاه صفوی نیز که در ارتباط نزدیک با طبقات نظامی قرار داشت، برای سهولت در تعامل، دستورات خود را بیشتر به ترکی صادر می‌کرد. این روند، به تدریج موجب شد تا زبان ترکی جایگاه تثبیت‌شده‌ای در دربار صفوی بیابد و به زبان غالب میان طبقه‌ای از رجال کشوری و لشکری بدل شود؛ طبقه‌ای که بخش مهمی از نخبگان و اشراف دوره صفوی را تشکیل می‌داد.

پیرو مطلبی که بیان شد باید به نکته قابل توجهی اشاره کرد که در سفرنامه‌های اروپایی به آن پرداخته نشده و آن بحث تغییراتی است که وضعیت زبانی گروه‌های

1. Giovanni Francesco Gemelli Careri

اجتماعی ساکن در ایران داشته است. صفویان در ابتدا با تکیه بر قدرت نظامی قبایل قزلباش موفق به تشکیل حکومت شدند؛ بر همین اساس این گروه نظامی که در ادبیات سیاسی به آن‌ها اهل شمشیر نیز گفته می‌شود دارای قدرت زیادی در امور کشوری و لشکری شدند. این افراد شامل قبایل مختلفی بودند و به دلیل خاستگاه منطقه‌ای که به آن تعلق داشتند که بیشتر شامل مناطقی چون آسیای صغیر، شام، دیاربکر و بخش‌هایی از قفقاز بود زبانشان ترکی بود، اما به تدریج به دلیل سیاست‌هایی که از سوی شاهان صفوی جهت محدود کردن قدرت و نفوذشان اعمال شد شاهد این مسئله درباره آن‌ها هستیم که از عملکردهای نظامی و جنگی خود فاصله گرفته و به فعالیت‌های ادبی و هنری روی آوردند (ابوالقاسمی، ۱۴۰۳: ۱۲) و در این امور به حدی پیش رفتند که برخی به مقام استادی رسیدند و در تذکره‌هایی که برای شاعران عصر صفوی نگارش می‌یافت به شرح و معرفی تعداد زیادی از آن‌ها پرداخته شده است. نکته قابل توجه اینکه این گروه از قزلباشان از زبان فارسی نیز استقبال کردند و حتی اشعار زیادی به فارسی سرودند. بسیاری از آن‌ها ضمن پرداختن به امور نظامی و سیاسی هم‌زمان به فعالیت‌های ادبی نیز مشغول بودند که این امر مشخص می‌کند زبان رجال دربار ایران عصر صفوی تنها ترکی نبوده و زبان فارسی نیز در بین طبقات مختلف در گردش و تحرک بوده است (همان، ۱۶ و ۱۵).

بسیاری از اروپاییانی که در دوره صفوی به ایران سفر کردند مسیر قفقاز و روسیه را برای ورود برمی‌گزیدند و در نتیجه، اطلاعاتی ارزشمند از وضعیت زبانی نواحی شمال غربی ایران به‌ویژه ایالت شیروان و شهر شماخی ثبت کرده‌اند؛ بر اساس این گزارش‌ها، جمعیت این مناطق متشکل از ارمنی‌ها، ایرانی‌ها و گرجی‌ها بود که هر گروه به زبان قومی خویش سخن می‌گفتند؛ با این حال، نکته شایان توجه آن است که ساکنان این نواحی، فارغ از تعلق قومی، همگی به زبان ترکی نیز تسلط داشتند (اولناریوس، ۱۳۷۹: ۴۷۳). «آدام اولناریوس» که در زمان حکومت شاه صفی (۱۰۴۷ق / ۱۶۳۷م) به ایران سفر کرد در سفرنامه خود اشاره می‌کند که ایرانیان، به‌ویژه در ایالات مجاور امپراتوری عثمانی، در مکالمات روزمره خود به‌طور گسترده‌ای از واژگان و اصطلاحات ترکی بهره می‌بردند؛ پدیده‌ای که ریشه در گذشته‌های پرتنش این مناطق دارد؛ ایالاتی

چون شیروان، آذربایجان، بغداد و ایروان که بارها میان دولت صفوی و عثمانی دست به دست شده بودند در معرض نفوذ زبانی و فرهنگی ترک‌ها قرار داشتند. این نفوذ به اندازه‌ای بود که برخی خانواده‌ها در این مناطق زبان ترکی را از کودکی به فرزندان خود می‌آموختند و آن را به‌منزلهٔ زبان اصلی تربیت زبانی فرزندان خویش برمی‌گزیدند (همان، ۶۷۸).

در گزارش‌های سفرنامه‌نویسان اروپایی از دورهٔ صفوی، توصیف‌هایی گوناگون دربارهٔ پراکندگی جغرافیایی زبان فارسی در ایران دیده می‌شود. به گفتهٔ «پیترو دل‌واله» که در سال (۱۰۲۶ ق / ۱۶۱۷ م) به ایران آمد در کردستان تنها زبان‌های ترکی و کردی رایج بود و مردمان این ناحیه به فارسی سخن نمی‌گفتند. او تصریح می‌کند که تنها پس از خروج از حدود کردستان و ورود به دیگر ایالات ایران، فارسی به‌عنوان زبان رایج مردم پدیدار می‌شود (دل‌واله، ۱۳۷۰: ۱۹). رواج ترکی در کردستان نیز، به‌ویژه در نیمهٔ نخست حکومت صفوی، نتیجهٔ تغییرات پیاپی حاکمیت در این ناحیه میان صفویان و عثمانیان بود؛ به‌طوری که گاه بیش از یک دهه در اختیار ترک‌ها قرار داشت.

در میان ایالات ایران، تنها ناحیه‌ای که بنابر اتفاق نظر سفرنامه‌نویسان مردم آن منحصراً به زبان فارسی سخن می‌گفتند، فارس بود. یکی از جهانگردان اروپایی که در عصر صفوی به ایران سفر کرد ژان شاردن بود. که بین سال‌های (۱۰۸۸-۱۰۷۶ ق / ۱۶۶۵-۱۶۶۷ م) دو بار به ایران سفر کرد. او نیز با تأکید بر همین نکته یادآور می‌شود که در مسیر حرکت از شمال‌غرب ایران تا پایتخت، تا حدود شهر ابهر، زبان رایج میان مردم ترکی بوده است؛ زبانی که با ترکی رایج در قلمرو عثمانی تفاوت‌هایی داشته است؛ او همچنین بیان می‌کند که از ابهر تا مرزهای شرقی ایران و تا هندوستان، فارسی زبان غالب در میان مردم شهرها و روستاها بوده است (شاردن، ۱۳۵۰: ۳۳).

پایتخت صفویان در آن ادوار یعنی اصفهان، شهری چندقومیتی و چندزبانه بود که اقوام و ملل گوناگون در آن گرد آمده بودند. پیترو دل‌واله در گزارشی می‌نویسد که در خانهٔ او در اصفهان، افراد به ده زبان مختلف سخن می‌گفتند: ایتالیایی، لاتینی، فرانسوی، اسپانیایی، یونانی، ترکی، عربی، فارسی، گرجی و ارمنی. او خود به زبان‌های ایتالیایی، فرانسوی و اسپانیایی تسلط داشت و از آن‌ها برای گفت‌وگو با میهمانان خارجی‌اش

بهره می‌برد. دلاواله می‌افزاید که اروپاییان زبان لاتینی را تنها در مراسم دعا به‌کار می‌بردند و بیشتر خارجیانی که در پیرامون او بودند، دست‌کم به سه یا چهار زبان مسلط بودند (دلاواله، ۱۳۷۰: ۴۵۶). این توصیف، از یک‌سو تنوع زبانی و فرهنگی پایتخت صفوی را نشان می‌دهد و از سوی دیگر گواه آن است که خارجیانی که در این دوره به ایران سفر می‌کردند یا با مترجم همراه بودند و یا پیش از ورود به کشور و یا در جریان اقامت خود به فراگیری زبان‌های رایج در ایران می‌پرداختند.

۵. انگیزه‌ها و زمینه‌های فراگیری زبان فارسی از سوی اروپاییان در دوره صفوی

از آنجا که اعضای هیئت‌های اروپایی اعزامی به ایران در عصر صفوی، هر یک با مأموریت‌هایی سیاسی، اقتصادی یا فرهنگی راهی این سرزمین می‌شدند، تسلط بر زبان‌های رایج در ایران را ضرورتی اجتناب‌ناپذیر می‌دانستند. آموختن این زبان‌ها نه تنها ارتباط با مقامات ایرانی را تسهیل می‌کرد؛ بلکه روند پیگیری امور دیپلماتیک و اداری را نیز تسریع می‌بخشید؛ از این‌رو، بسیاری از آنان یا پیش از ورود به ایران به فراگیری زبان پرداخته بودند یا در طول اقامت خود در کشور به آموختن یک یا چند زبان متداول، به‌ویژه فارسی و ترکی، اهتمام می‌ورزیدند و به ضرورت فراگیری آن‌ها اذعان داشتند. برای نمونه، انگلبرت کمپفر که در سال (۱۰۹۵ق / ۱۶۸۴م) به‌همراه هیئتی از سوی حکومت سوئد وارد ایران شد، از جمله چهره‌هایی است که اطلاعاتی دقیق و گسترده از ساختار سیاسی و نظام اداری ایران در این دوره به ثبت رسانده است. وی برای دستیابی به چنین اطلاعاتی، ناگزیر به یادگیری زبان فارسی، زبان رسمی دیوان و ترکی، زبان رایج در میان رجال دربار شد. شایان توجه است که کمپفر پیش‌تر در آلمان به مطالعه زبان‌های باستانی و نوین پرداخته بود و از آمادگی زبانی قابل توجهی پیش از ورود به ایران برخوردار بود (کمپفر، ۱۳۵۰: ۳ و ۷ و ۸).

یکی از انگیزه‌های اصلی مبلغان مسیحی برای فراگیری زبان فارسی، تبلیغ آموزه‌های انجیل و گفت‌وگو با مسلمانان پیرامون مسائل دینی بود؛ در این میان، شماری از کشیشان کاتولیک مستقر در اصفهان و جلفا به‌تدریج به یادگیری زبان فارسی روی

آوردند؛ به‌ویژه آن دسته که با دربار صفوی نیز مراوده داشتند. از چهره‌های شاخص این جریان می‌توان به گابریل دپاری اشاره کرد که در زبان فارسی چنان تبحری یافت که چند اثر به این زبان تألیف کرد و در زمره ادیبان برجسته اصفهان روزگار شاه عباس اول و شاه صفی به‌شمار می‌رفت. بلز دونانت نیز از دیگر کشیشان برجسته در عهد شاه صفی بود که تسلط او به زبان فارسی چنان بود که آموزش جوانان خانواده‌های اعیان به زبان فرانسوی را برعهده می‌گرفت و به‌راحتی با شاگردان خود تعامل داشت. به‌نظر می‌رسد که هدف وی از فراگیری فارسی، نقد قرآن و اثبات برتری انجیل بوده است؛ زیرا چنین مناظرات و مباحثات دینی در آن دوره رواج یافته و به امری معمول بدل شده بود (ساجدی، ۱۳۹۷: ۱۷۲ و ۱۷۳).

همین انگیزه در گزارش کشیش نیکلاس سانسون نیز به‌روشنی دیده می‌شود؛ وی که در سال (۱۰۹۴ق/ ۱۶۸۳م) در دوران شاه سلیمان صفوی به‌عنوان مبلغ دین مسیح به ایران اعزام شد، در سفرنامه خود تصریح می‌کند که نخستین اقدامش در آغاز این مأموریت، یادگیری زبان‌های ارمنی، ترکی و فارسی بوده است. او بر این باور بود که تنها از رهگذر تسلط بر زبان‌های رایج در سرزمین ایران می‌توان در امر تبلیغ دینی مؤثر و کارآمد بود (سانسون، ۱۳۴۶: ۱۹).

۶. راه‌های انتقال زبان‌های ایرانی به اروپاییان در دوره صفوی

باتوجه به فقدان نظام آموزشی رسمی برای آموزش زبان‌های فارسی و ترکی به نمایندگان و سفرای خارجی در ایران روزگار صفوی، این افراد ناگزیر بودند به شیوه‌هایی غیررسمی زبان‌آموزی را دنبال کنند؛ ازاین‌رو، فراگیری زبان بیشتر از طریق ارتباط با دیگر اروپاییان مقیم ایران، اعم از کشیشان، تجار یا مأموران سیاسی صورت می‌گرفت. در مواردی نیز از یاری ایرانیان در این مسیر بهره‌مند می‌شدند.

آدام اولناریوس، که در دوران شاه صفی به همراه هیئتی از دوک‌نشین شلزویگ-هولشتاین به ایران سفر کرد، هنگام ورود به قلمرو ایران، مدتی را در شهر شماخی

-
1. Gabriel de paris
 2. Hise de Nates
 3. Nicolas Sanson

اقامت گزید تا فرمان حرکت به سوی پایتخت از سوی شاه صادر شود. در این فاصله، با فردی به نام خلیل منجم حجازی از اهالی مکه آشنا شد که در شماخی به تدریس زبان عربی اشتغال داشت؛ این آشنایی زمینه‌ساز پیوندی علمی شد و با توصیه خلیل منجم، شخصی به نام محب‌علی از مدرّسان مدارس علوم دینی شهر، مأمور آموزش زبان فارسی به اولناریوس شد؛ افزون بر او، فرد دیگری که عنوان «اون‌باشی» داشت، نیز در آموزش زبان فارسی با محب‌علی همکاری می‌کرد و در ازای این آموزش، زبان آلمانی را از اولناریوس فرامی‌گرفت (اولناریوس، ۱۳۷۹: ۶۱).

پس از آنکه مأموریت سیاسی هیئت اعزامی شلزویگ-هولشتاین به ریاست آدم اولناریوس بی‌نتیجه ماند، وی به همراه هیئتی از سوی ایران به ریاست امامقلی سلطان عازم اروپا شد. در میان اعضای این هیئت، فردی دانشمند به نام حق‌وردی^۱ به همراه پسرش رضا حضور داشت؛ پیوند عمیق و اعتماد متقابل میان اولناریوس و حق‌وردی به جایی رسید که این پدر و پسر نه تنها از مأموریت سیاسی ایران کناره‌گیری کردند، بلکه دین اسلام را نیز ترک گفته و در خدمت اولناریوس درآمدند. اولناریوس زبان فارسی را با یاری حق‌وردی فراگرفت و در همین مسیر با اثر سترگ گلستان سعدی آشنا شد و آن را به زبان آلمانی ترجمه کرد (نوابی، ۱۳۶۰: ۱۹)؛ از دیگر اروپاییانی که در دوران صفوی به یادگیری زبان فارسی اهتمام ورزید، انگلبرت کمپفر بود. او در این راه از کمک‌های یک روحانی فرانسوی از فرقه کاپوسین به نام رافائل دومان، بهره‌مند شد؛ شخصیتی که از سال (۱۰۵۶/ق ۱۶۴۶م) در ایران می‌زیست و تجربیات چندین ساله‌اش را در اختیار سیاحان خارجی، به‌ویژه در اصفهان، قرار می‌داد. رافائل دومان برای یاری‌رساندن به کمپفر، رساله‌ای در دستور زبان ترکی و نیز توصیفی از اوضاع ایران نگاشت و در اختیار او نهاد؛ افزون بر کمپفر، دیگر جهانگردان اروپایی همچون ژان تهنو، پتی دولاکروا^۲ ژان شاردن نیز از راهنمایی‌ها و دانش زبانی و فرهنگی رافائل دومان بهره‌مند شدند (کمپفر، ۱۳۵۰: ۷ و ۸).

۷. مترجمان همراه هیئت‌های سفارت در ایران صفوی

باتوجه به آنکه تنها شمار اندکی از اعضای هیئت‌های سیاسی، تجاری و مذهبی اروپایی

1. Capucins
2. Jean de Thévenot
3. Pétis de la Croix

پیش از ورود به ایران با زبان‌های رایج این سرزمین آشنایی داشتند، بخش عمده ایشان ناگزیر بودند در طول مسیر سفر به استخدام مترجمان پردازند. این دسته از مترجمان بیشتر در قلمرو ایران یا مناطق پیرامونی آن می‌زیستند و از تبارها و خاستگاه‌های گوناگون بودند. آشنایی آنان با زبان‌های رایج در ایران، حاصل عواملی چون سکونت طولانی به انگیزه تجارت یا تبلیغ دین یا حتی اسارت در کودکی به دست ایرانیان بود. این مترجمان برای تأمین معاش خود به همکاری با هیئت‌های اروپایی روی می‌آوردند و واسطه اصلی ارتباط این هیئت‌ها با مقامات ایرانی بودند؛ به‌ویژه در دوره‌ای که اعضای هیئت‌ها هنوز تسلط کافی به زبان‌های فارسی یا ترکی نیافته بودند.

یکی از مترجمان مذکور شخصی ایرانی تبار به نام رستم بود که بعدها در جایگاه مترجم در خدمت هیئت سفارت دوک‌نشین شلزویگ-هولشتاین درآمد. رستم پیش‌تر به‌همراه سفیر شاه عباس اول به لندن رفته بود، اما پس از اختلاف با مقام مافوق خود، از وی جدا شد و به انگلیسی‌ها پناهنده شد؛ او سپس در کلیسای انگلستان غسل تعمید یافت و نام گئورگیوس^۱ را اختیار کرد، مدتی در آنجا ماندگار شد و بعدها در سفارت انگلیس در مسکو مشغول به کار شد. آشنایی او با هیئت اولناریوس در همان مسکو رخ داد و پس از آن با عنوان مترجم با آنان همراه شد؛ با این حال، به محض ورود هیئت به اصفهان، رستم دوباره به آیین اسلام بازگشت و برای رهایی از خشم و پیگرد احتمالی سفرا، به عمارت عالی‌قاپو پناهنده شد و در نهایت تحت حمایت شاه صفی باقی ماند و در ایران اقامت گزید (اولناریوس، ۱۳۷۹: ۴۶۸).

مترجم دیگر هیئت مذکور، فردی به نام گرگوری^۲ بود؛ او از تبار روسی بود اما در برهه‌ای از زندگی به اسلام گرویده و بر زبان فارسی تسلط یافته بود. این امر نشان می‌دهد که در میان ساکنان سرزمین‌های هم‌جوار ایران نیز کسانی بودند که به سبب مهاجرت، اسارت یا تغییر دین با زبان‌های رایج در ایران آشنا شده و در مسیر حرکت هیئت‌های اروپایی به خدمت آن‌ها درمی‌آمدند (همان، ۵۲۹). روایات اولناریوس همچنین حاکی از آن است که این هیئت در مسیر خود از مترجمانی با تسلط به

1. Georgius
2. Gregory

زبان‌های روسی و ترکی نیز بهره می‌برده است. این واقعیت بیان‌کننده آن است که هیئت‌های سفارتی بیشتر از چندین مترجم برای پوشش زبانی در مناطق مختلف مسیر سفر استفاده می‌کردند تا ارتباط مؤثری با دولت‌ها و جوامع میزبان برقرار کنند.

پیتر و دلاواله، سیاح ایتالیایی مشهور سده هفدهم میلادی در طول اقامت خود در ایران از خدمات مترجمی ارمنی تبار به نام یعقوب بهره می‌برد. یعقوب پیش‌تر در خدمت پدر فراجووانی تادا، خلیفه فرقه کرملی‌های برهنه‌پا بود و زبان ایتالیایی را از او و دیگر کشیشان اروپایی آموخته بود؛ افزون‌براین، هنگامی که شاه عباس اول پدر تادا را در مأموریتی به مسکو فرستاد، یعقوب نیز او را همراهی کرد و در آن سفر با زبان روسی نیز تا حدی آشنا شد؛ یعقوب همچنین به زبان‌های ترکی و فرانسوی تسلط داشت و نقش کلیدی در ارتباطات دلاواله ایفا می‌کرد (دلاواله، ۱۳۷۰: ۱۹۷). از آنجا که دلاواله تنها به زبان ترکی قسطنطنیه، یعنی همان ترکی عثمانی، آشنایی داشت و این زبان با ترکی رایج در ایران تفاوت‌هایی داشت، شاه عباس از طریق یعقوب با وی سخن می‌گفت. نکته شایان توجه در این روایت آن است که شاه، پس از شنیدن سخنان مترجم، خود مطالب دلاواله را برای درباریانش به زبان فارسی بازگو می‌کرد و به گونه‌ای نقش مترجم دوم را نیز ایفا می‌کرد (همان، ۲۳۹). این گزارش نه تنها گویای جایگاه محوری مترجمان، درباره ارتباط هیئت‌های خارجی با مقامات ایرانی است، بلکه نشان می‌دهد که در ساختار دیوانی صفوی، برخلاف نهادهای اروپایی، سازوکاری رسمی برای ترجمه و حضور مترجمان حرفه‌ای در دربار وجود نداشته است و دربار صفوی بیشتر به اروپایی‌ها یا رعایای مسیحی خود در جایگاه مترجمین تکیه می‌کرد. تنها یک مدرک وجود دارد که به یادگیری زبان‌های اروپایی توسط یکی از مقامات دربار صفوی اشاره دارد؛ طبق گفته یک کشیش اروپایی به نام فیلیپ از کلیسای «سن تیسیمیا ترینیتا»، زمان بیگ که توسط شاه صفی اول به‌عنوان مترجم زبان‌های خارجی منصوب شده بود، از راهبان آموزش زبان‌های ایتالیایی و لاتین دریافت کرده بود (Guliyev, 2022: 19).

بسیاری از مترجمانی که در ایران با هیئت‌های اروپایی همکاری داشتند، از ملیت‌ها

1. Padre fra Giovanni Taddeo
2. Carmelitani Scalzi

و پیشینه‌های گوناگون بودند و به دلایل مختلف همچون تجارت، اسارت، مهاجرت یا تبلیغ دین به زبان فارسی مسلط شده بودند. این افراد در شهرهای مختلف ایران پراکنده بودند و گاه به اقتضای شرایط، از سوی هیئت‌های سیاسی و دیپلماتیک اروپا به خدمت گرفته می‌شدند. در سال (۱۰۱۲ق/۱۶۰۳م) زمانی که هیئت آلمانی به ریاست اشتفان کاکاش^۱ در مسیر پایتخت ایران قرار داشت، این فرستاده در شهر لاهیجان، در نزدیکی لنگرود، بر اثر بیماری درگذشت. کاکاش پیش از مرگ، منشی مخصوص خود ژرژ تکتاندر فن دریابل^۲ را به جانشینی برگزید تا مأموریت سیاسی هیئت را پی گیرد. تکتاندر در همان شهر برای پیشبرد مأموریت خود مترجمی فارسی‌دان را که اصالتاً اهل مسکو بود، اما در ایران سکونت داشت، به خدمت گرفت (دریابل، ۱۳۵۱: ۵۰). این اقدام نمونه‌ای روشن از شیوه‌هایی است که هیئت‌های اروپایی برای تأمین نیازهای زبانی خود در ایران به کار می‌بردند؛ یعنی جذب مترجمانی که از دل بافت چندقومیتی و چندزبانانه قلمرو ایران برخاسته بودند و به‌مثابه حلقه واسط فرهنگی و دیپلماتیک ایفای نقش می‌کردند.

۸. سفیر-مترجمان: هم‌پوشانی نقش‌ها در دیپلماسی صفوی

بیشتر سفیرانی که در دوران صفوی به ایران سفر می‌کردند، در طول اقامت خود در کشور یا پیش از آن، کوششی در جهت یادگیری زبان‌های رایج ایران، به‌ویژه فارسی و ترکی، به عمل می‌آوردند. این تلاش نه‌تنها در راستای تسهیل ارتباطات روزمره، بلکه به منظور انجام موفق مأموریت‌های سیاسی و دیپلماتیک آن‌ها صورت می‌گرفت؛ از آنجا که در دربار ایران در بیشتر موارد مترجمان برجسته‌ای برای پاسخ‌گویی به نیازهای زبان‌های اروپایی حضور نداشتند، این سفرا خود در جایگاه مترجم نیز ایفای نقش می‌کردند و به‌گونه‌ای دو نقش دیپلمات و زبان‌دان را توأمان برعهده می‌گرفتند.

از جمله گروه‌هایی که در دوران صفوی به‌واسط تسلط بر زبان‌های رایج در ایران نقشی مهم در ارتباط میان ایرانیان و هیئت‌های سیاسی اروپایی ایفا می‌کردند، کشیشان مسیحی بودند؛ این افراد که بیشتر با انگیزه‌هایی چون تبلیغ دین، رسیدگی به امور جوامع مسیحی

1. Stephen Kakas
2. Georges Tectander von der Jabel

ساکن ایران و تثبیت موقعیت کلیساهای غربی در شرق به ایران مهاجرت کرده بودند، در عمل به واسطه‌های فرهنگی و زبانی بدل می‌شدند که نه تنها در امور دینی بلکه در مناسبات سیاسی نیز نقش‌آفرین بودند؛ از جمله این افراد می‌توان به پدر یوزف کشیش اسپانیایی ساکن اصفهان در عصر شاه صفی اشاره کرد؛ وی به‌ویژه در جریان حضور هیئت هلشتاینی که آدام اولتاریوس عضو از آن بود، همکاری مؤثری با این گروه داشت و به‌گونه‌ای به تسهیل گفت‌وگو و تعامل میان ایشان و مقامات ایرانی پرداخت (اولتاریوس، ۱۳۷۹: ۵۸۲). نقش کشیشانی از این دست، نمونه‌ای روشن از پیوند میان رسالت دینی و کارکرد زبانی در بستری میان‌فرهنگی است.

در واپسین سال‌های حکومت صفوی، هم‌زمان با کاهش محسوس سطح روابط سیاسی و تجاری میان ایران و فرانسه، کشیشان اروپایی، به‌ویژه فرانسوی، نقش واسطه‌های اصلی میان دو کشور را ایفا می‌کردند. در این میان، چهره‌هایی چون آبه مارتین گودروآجیگاه برجسته‌ای یافتند؛ وی که در اصفهان و در بزنگاه مرگ شاه سلیمان و جلوس شاه سلطان حسین حضور داشت، به‌سبب مطالعات و دل‌بستگی‌های عمیق به زبان و ادبیات فارسی شهرت یافت و بعدها از سوی دربار فرانسه به مقام مترجم‌السنة شرقیه منصوب شد (نوابی، ۱۳۸۸: ۲۴)؛ جایگاهی رسمی که نشان از ارزش تخصص زبانی و فرهنگی او در دیپلماسی فرانسه با شرق داشت. در کنار او، طریقت کارملیت‌ها نیز با حضور مؤثر در اصفهان و آشنایی با زبان‌های اروپایی، نقش‌های گوناگونی از جمله ترجمه، میانجی‌گری و انتقال پیام‌های سیاسی را برعهده داشتند (نوابی، بی‌تا: ۲۶۶). این واقعیت گویای آن است که در غیاب ساختار رسمی دیپلماتیک پایدار، نیروهای مذهبی به نهادهای ارتباطی مهمی در مناسبات ایران و اروپا بدل شده بودند.

در دوران سلطنت شاه سلیمان صفوی موارد متعددی از ایفای نقش مترجم از سوی اعضای هیئت‌های سیاسی یا مسافران فرنگی به‌چشم می‌خورد؛ از جمله، در جریان ورود یک هیئت روسی به ایران، ریاست آن با فردی به نام کنستانتین

1. Father Joseph
2. Abbe Martin Gaudreau
3. Carmelites

کریستوفور وویچ یونانی الاصل بود که علاوه بر مسئولیت رسمی اش، به عنوان مترجم زبان یونانی نیز در دربار ایران مشغول به خدمت شد (کمپفر، ۱۳۵۰: ۲۶۶). ژان شاردن، سیاح فرانسوی نیز نمونه دیگری از این دست بود؛ او نه تنها نقش یک ناظر دقیق فرهنگی و اجتماعی را ایفا می کرد، بلکه گه گاه مأمور ترجمه نیز می شد. وی در زمان اقامت در ایران یکبار به فرمان ناظر دربار، نامه ای را که از سوی کمپانی هند شرقی فرانسه به دربار صفوی رسیده بود، از فرانسوی به فارسی ترجمه کرد (شاردن، ۱۳۵۰: ۱۲۳/۳)؛ همچنین بنا به دستور اعتمادالدوله شیخ علی خان، نامه ای از پادشاه انگلستان را نیز ترجمه کرد و حتی نسخه هایی از آن را برای خود نگه داشت. شاردن در یادداشت هایش از دقت خود در ترجمه ها سخن می گوید و تأکید می کند که به گونه ای ترجمه کرده است که اصالت و استحکام متن حفظ شود. او با نقدی ضمنی، ترجمه های درباریان را ناکارآمد می خواند و می نویسد که بسیاری از مترجمان ایرانی به دلیل هراس از واکنش وزیران، از بیان صریح و کامل مطالب خودداری می کنند؛ زیرا ممکن است گزاره هایی ناخوشایند موجب خشم و برخورد های سخت گیرانه شود (همان، ۲۸۷ و ۲۸۸).

۹. نقش مترجمان در تجارتخانه های اروپایی مستقر در ایران صفوی

با گسترش مناسبات تجاری میان ایران و اروپا در دوران شاه عباس اول، کشورهای مطرح اروپایی از جمله هلند، انگلستان، فرانسه و پرتغال، اقدام به تأسیس تجارتخانه هایی در شهرهای مهم ایران چون اصفهان، شیراز و بنادر جنوبی نظیر بندرعباس و بندر لنگه کردند؛ از آنجا که استمرار تعاملات تجاری و اداری این مراکز با تجار محلی و مقامات حکومتی نیازمند تسلط بر زبان های رایج در ایران، به ویژه فارسی و ترکی بود، هر یک از این تجارتخانه ها ناگزیر شدند افرادی را به عنوان مترجم در استخدام خود در آورند.

در اوایل سلطنت شاه عباس دوم، یکی از مترجمان برجسته خارجی که نقشی کلیدی در روابط تجاری ایران و اروپا ایفا می کرد، شخصی به نام باستیان بود؛ وی که

1. Konstantin Christoforowitsch
2. Bastian

مقام دوم تجارتخانه هلندی‌ها در اصفهان را برعهده داشت، به سبب سفرهای مکرر به ایران برای خرید ابریشم، تسلطی چشمگیر به زبان فارسی یافته و حتی به رسم ایرانیان جامه می‌پوشید. وجود چنین افرادی برای تجارتخانه‌ها ضرورتی اجتناب‌ناپذیر بود؛ زیرا در صورت بروز اختلاف یا منازعه‌ای میان تجار اروپایی و ایرانیان، این مترجمان بودند که در جایگاه وکلای زبانی، شکایات را به دربار ایران می‌رساندند و حقوق موکلان خویش را مطالبه می‌کردند (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۵۰۴ و ۶۰۸)؛ با این حال، نقش مترجمان تنها به انتقال مفاهیم زبانی محدود نمی‌شد؛ آنان گاه در مقام واسطه‌های اطلاعاتی نیز ظاهر می‌شدند و از طریق ارتباطات خود، به اسرار سیاسی و تجاری دربار ایران یا حتی رقبای اروپایی دست می‌یافتند؛ نمونه قابل توجهی از این وضعیت را می‌توان در دوران شاه سلیمان مشاهده کرد؛ زمانی که یکی از مترجمان دربار که اصالتی پرتغالی داشت و به اسلام گرویده بود، با وجود آنکه ادعا می‌کرد بر همه زبان‌های اروپایی مسلط است در ترجمه نامه‌های سفرای اروپایی ناتوان ماند و به همین دلیل ترجمه نامه‌ها به آگوستینی‌های پرتغالی سپرده شد، اما ایشان نیز از عهده کار برنیامدند؛ درنهایت، دعوت از مترجم تجارتخانه هلندی‌ها که شخصی عرب‌تبار و مقیم اصفهان بود، گره از کار گشود. این مترجم، که نامی از او در منابع باقی نمانده، پیش‌تر سالیانی را در اروپا سپری کرده و به تعبیر شاردن، در فن ترجمه استعدادی شایان داشت. وی بی‌درنگ پس از دریافت نامه‌ها، نسخه‌ای از آن‌ها را به رؤسای هلندی خویش فرستاد؛ زیرا مشهور بود که هلندی‌ها در امور مربوط به دیگران، به‌ویژه اگر با منافع اقتصادی آن‌ها تلاقی می‌داشت، نهایت دقت را به خرج می‌دادند؛ درنهایت، این مترجم موفق شد نامه‌های روسی و فرانسوی را به فارسی ترجمه کند، اما به سبب ناآشنایی با زبان انگلیسی در برابر ترجمه نامه پادشاه انگلستان ناتوان ماند (شاردن، ۱۳۵۰: ۲۷۳ و ۲۷۴).

در برخی موارد، وظیفه مترجمان سفرا فراتر از انتقال صرف پیام میان طرفین پیش می‌رفت و آنان در نقش‌هایی گسترده‌تر در جریان مناسبات دیپلماتیک ظاهر می‌شدند؛ برای نمونه، چنانچه پیشنهاد یک سفیر برای دیدار با شاه با مخالفت ابتدایی دربار روبه‌رو می‌شد، گفت‌وگو در این باره همچنان ادامه می‌یافت و درنهایت با دخالت مقاماتی همچون مهماندار اعظم و همکاری مترجم یا منشی سفیر، به نتیجه‌ای قابل قبول

برای هر دو طرف می‌رسید. این وضعیت نشان می‌دهد که مترجم، به سبب تسلط بر زبان و اصطلاحات رایج در دربار صفوی، نقشی فعال در پیشبرد مقاصد سفیر ایفا می‌کرد و از مهارت زبانی و آشنایی خود با مناسبات سیاسی برای تسهیل درخواست‌ها و جلب موافقت مقامات ایرانی بهره می‌گرفت (همان، ۳۶۰).

۱۰. پیامدهای نبود مترجم در تعاملات دیپلماتیک و تجاری ایران صفوی

باتوجه به مطالب پیش‌گفته، روشن می‌شود که در دوره صفوی، تشکیلات منسجمی برای آموزش زبان‌های خارجی در ساختار اداری و فرهنگی کشور وجود نداشته است. افرادی که گه‌گاه در متون تاریخی از آنان با عنوان مترجم یاد می‌شود، دانش زبانی خود را نه از مسیرهای رسمی آموزشی، بلکه بیشتر از طریق تماس مستقیم با اروپاییان، خواه بازرگان و خواه مبلغ دینی، کسب کرده بودند. این وضعیت، سبب می‌شد که در بسیاری از موارد، کمبود مترجمان کارآموده به کندی و اختلال در روند مکالمات و مذاکرات دیپلماتیک بینجامد.

در اواسط حکومت شاه عباس اول، قزاق‌های نواحی دریای سیاه که در دشمنی با عثمانی‌ها به سر می‌بردند، تصمیم گرفتند تا با شاه عباس متحد شوند؛ در همین راستا، یکی از نمایندگان آنان به نام استفانو در سمت سفیر از طرف قزاق‌ها به دربار شاه عباس در فرح‌آباد فرستاده شد، اما ارتباط بین طرفین به هیچ وجه برقرار نشد؛ زیرا استفانو که نماینده قزاق‌ها بود، به زبان‌های ترکی و فارسی مسلط نبود و نه تنها مترجمی همراه نداشت، بلکه در دربار شاه عباس نیز هیچ مترجمی که قادر به فهم زبان او باشد، وجود نداشت. استفانو که در اصل از کاتولیک‌های لهستانی بود؛ علاوه بر زبان لهستانی، به یکی از زبان‌های دیگر اسلاوی نیز آشنایی داشت. در همین زمان ملاقات‌هایی بین استفانو و پیترو دل‌واله صورت گرفت و در نهایت استفانو توانست از طریق مترجم دل‌واله منظور خود را به دربار شاه عباس برساند (دل‌واله، ۱۳۷۰: ۱۹۶ و ۱۹۷). این نمونه نشان‌دهنده پیچیدگی و محدودیت‌های زبانی در روابط دیپلماتیک زمان صفوی است، که چگونه نبود مترجمین با تسلط به زبان‌های متعدد می‌توانست مانعی در روند

مذاکرات و ارتباطات بین‌المللی باشد.

حضور سفرای قزاق در ایران در دوره‌های بعدی نیز ادامه یافت؛ به طوری که در پی حمله قزاق‌ها به سواحل دریای کاسپی در زمان شاه سلیمان به سال (۱۰۷۸ق/ ۱۶۶۷م) قزاق‌های مذکور به دربار ایران آمدند و پس از شکایت از تزار روس، خواستار پناهندگی و سکونت در ایران شدند؛ پس از آن، اعتبارنامه‌های خود را تقدیم کردند، اما در روایت آمده است که: «نه تنها هیچ‌یک از درباریان، بلکه هیچ‌کدام از بیگانگان مقیم اصفهان نتوانستند آن را بخوانند» (شاردن، ۱۳۷۵، ۵/ ۱۷۳۰). صدر اعظم وقت ایران در آن زمان برای حل این مشکل، رافائل دومان را که در طول بیست سال اقامت در پایتخت، همواره در حل چنین مسائل گره‌گشایی کرده بود، احضار کرد، اما حتی او نیز نتوانست مشکل را حل کند. منشیان و مترجمان سفارت‌خانه‌های فرانسه، ایتالیا، آلمان و کشورهای شمالی نیز نتوانستند اعتبارنامه را بخوانند. این روایت نشان می‌دهد که با گذشت چهل سال از زمانی که استفانو قزاق به دربار شاه عباس اول آمد، همچنان دربار ایران از کمبود مترجمی که بتواند به زبان قزاق‌ها مسلط باشد رنج می‌برد؛ حتی مترجمان سفارت‌خانه‌های اروپایی که در این گونه مواقع به‌عنوان مترجم در دربار ایران ایفای نقش می‌کردند، نتوانستند کمکی در این زمینه کنند. این ضعف در حوزه ترجمه و تسلط به زبان‌های خاص، همچنان به قوت خود باقی ماند و مشکل حل‌نشده‌ای بود.

برای درک بهتر این مطلب، به روایت دیگری از دوران صفویه پرداخته می‌شود. در زمان شاه عباس اول، پس از امضای یک قرارداد تجاری مهم بین ایران و هلند، دولت هلند تشکرنامه‌ای برای شاه عباس ارسال کرد. شاه عباس که در پی جلب دوستی هلندی‌ها بود، یکی از درباریان خود به نام موسی بیگ را به هلند فرستاد و همراه او نامه‌ای برای «پادشاه الندیس» ارسال کرد. موسی بیگ در سال (۱۰۳۵ق/ ۱۶۲۶م) به هلند رسید و طبق فرمان شاه عباس اول به مذاکره با مجلس طبقاتی هلند پرداخت و پیشنهادهای دولت ایران را مطرح کرد؛ با این حال، مجلس هلند در نهایت پیشنهادهای موسی بیگ را رد کرد. موسی بیگ، با وجود اینکه در تلاش بود نظر موافق مجلس را جلب کند، به دلیل نداشتن تسلط به زبان هلندی و همچنین فقدان مترجم مناسب که بتواند نامه‌های مجلس طبقاتی را برای او ترجمه کند، در این زمینه موفق نشد. از آنجا

که او بی‌سواد بود برای اینکه در بازگشت به دلیل این ناکامی مورد محاکمه قرار نگیرد در نامه‌هایش سعی کرد به صراحت عدم تسلط به زبان هلندی را مطرح کند. او در یکی از نامه‌های خود بیان داشته است: «بنده زبانی (زبان) شما را نمی‌دانم، اگر تقصیری شده است از بنده نیست و در اینجا هرچکه (چه‌که) نوشته‌اند بنده در گاه غلام خاصه شریفه زبان نمی‌داند. اگر تقصیری در نوشتن شده باشد معزو (معذور) فرمایند. امضا موسی» (نوایی، بی‌تا: ۲۴۹_۲۵۱). این روایت نمونه‌ای از مشکلاتی است که در دوران صفویه به دلیل کمبود مترجمین متخصص در دربار ایران و فقدان تسلط به زبان‌های خارجی، در مذاکرات دیپلماتیک و تجاری رخ می‌داد.

گزارش‌های فوق نشان می‌دهد که نقش مترجمان در مذاکرات سیاسی، تجاری و دیپلماتیک بین ایران و کشورهای اروپایی از اهمیت بسیاری برخوردار بوده است. در بسیاری از مواقع، فقدان یک مترجم کاردان و همچنین آگاهی نداشتن کامل یک سفیر از زبان کشور مقصد، موجب می‌شد که با وجود صرف هزینه‌های فراوان برای اعزام هیئت‌های دیپلماتیک، نتیجه‌ای که مورد نظر بود، حاصل نشود. این ضعف نه تنها در مورد هیئت‌های سیاسی ایران، بلکه در ارتباطات دیپلماتیک و تجاری اروپا با ایران نیز مشهود بود، به ویژه، روایت ذکر شده نشان می‌دهد که در دوره صفویه، هیئت‌های سیاسی ایران بیشتر از وجود مترجمان با تسلط به زبان‌های خاص همچون هلندی محروم بودند. این کمبود، مانع از پیشبرد موفق مذاکرات می‌شد؛ از سوی دیگر، این موضوع همچنین نشان می‌دهد که اروپاییان نیز تنها زمانی که در جایگاه نمایندگان سیاسی، تجاری یا مذهبی به ایران می‌آمدند، اقدام به یادگیری زبان فارسی می‌کردند؛ به عبارت دیگر، در دربارهای اروپایی هیچ‌گاه افرادی که به زبان فارسی تسلط داشته باشند وجود نداشتند و آن‌ها در هنگام نیاز به ترجمه در ایران و در مواجهه با مکاتبات فارسی، تنها به مترجمان محلی یا افرادی که به‌طور خاص در ایران به این زبان مسلط بودند، تکیه می‌کردند.

۱۱. نمونه‌هایی از مترجمان برجسته در دوره صفوی

بر اساس بررسی سفرنامه‌های اروپاییانی که در دوره صفویه به ایران سفر می‌کردند،

به‌وضوح مشخص می‌شود که بسیاری از مترجمان دربار شاهان صفوی، افرادی بودند که مدت زیادی در ایران زندگی کرده و در برخی موارد از کودکی در این سرزمین پرورش یافته بودند. این افراد، علاوه بر تسلط به زبان‌های مختلف، با آداب و رسوم، فرهنگ، پوشش و حتی طرز تفکر ایرانیان به‌طور عمیق آشنا شده بودند. این امر باعث می‌شد تا آن‌ها نه تنها در انتقال پیام‌های شفاهی، بلکه در درک و تفسیر دقیق‌تر مسائل فرهنگی و اجتماعی میان ایران و کشورهای اروپایی نیز نقش مهمی ایفا کنند؛ برای نمونه «ژرژ تکتاندر»، سفیر آلمان، در سفرنامه خود اشاره می‌کند که در دربار شاه عباس اول، یک مترجم نو مسلمان ایتالیایی حضور داشت که به زبان‌های لاتینی و ایتالیایی تسلط داشت. این مترجم از طریق دانش خود در زبان‌ها و درک عمیق از فرهنگ ایرانیان، توانست در جایگاه واسطه ارتباطی میان شاه عباس اول و تکتاندر عمل کند. تکتاندر بیان می‌کند که با کمک این مترجم توانست ماجرای حادثه‌ای که برای اربابش رخ داده بود و همچنین هدف مأموریت خود را برای شاه عباس بیان کند (دریابل، ۱۳۵۱: ۵۲-۵۴).

علاوه بر این، اولناریوس در سفرنامه خود اشاره کرده است که مترجم هیئت او یک کشیش پرتغالی به نام پتروژوزف آ روزاریو بود که به زبان‌های پرتغالی و ایتالیایی مسلط بوده و مدت ۲۴ سال در میان ایرانیان زندگی کرده بود. این تجربه طولانی باعث شده بود تا او با آداب و اخلاق ایرانیان کامل آشنا شود و بتواند نه تنها وظیفه ترجمه را به درستی انجام دهد، بلکه درک بهتری از تعاملات فرهنگی و اجتماعی میان دو ملت داشته باشد (اولناریوس، ۱۳۷۹: ۵۵۳). این نمونه‌ها نشان می‌دهند که مترجمان نه تنها در نقش تسهیل‌کنندگان ارتباطات زبانی عمل می‌کردند، بلکه به منزله افراد دارای درک عمیق از فرهنگ و روحیات ایرانی، در بسیاری از مواقع در انتقال پیام‌های پیچیده سیاسی، تجاری و فرهنگی بین ایران و اروپا نقشی حیاتی ایفا می‌کردند.

یکی دیگر از اروپاییانی که در نقش مترجم در دربار صفوی ایفای نقش می‌کرد، فردی فرانسوی به نام «ماره» بود؛ وی در ابتدا خدمتکار یکی از هم‌وطنان خود در اصفهان بود، اما به تدریج و به سبب تسلط به زبان‌های ترکی و فارسی، توانست به دربار ایران راه یابد و از جمله مستخدمین و مترجمان شاه عباس دوم شود (تاورنیه، ۱۳۶۳:

۴۸۶). این نمونه نشان می‌دهد که آشنایی با زبان‌های رایج در ایران می‌توانست برای اروپاییان مقیم این سرزمین، زمینه‌ساز ارتقا و دستیابی به مناصب رسمی شود؛ امری که در عین حال گویای کمبود جدی مترجمان ورزیده در دربار ایران است؛ زیرا صرف آشنایی یک فرد خارجی با زبان فارسی و زبان مادری‌اش، او را شایسته جایگاهی چون مترجم و حتی خدمتگزار شاه می‌کرد.

در دوره شاه سلیمان نیز، از جمله مترجمان فعال می‌توان به یک بازرگان فرانسوی اشاره کرد که دوران کودکی خود را در میان ارامنه ایران و در شهر اصفهان سپری کرده بود. این فرد پس از تأسیس کمپانی هند شرقی فرانسه به سبب آشنایی با زبان و فرهنگ بومی در مقام مترجم و خدمتگزار کمپانی به کار گرفته شد (شاردن، ۱۳۵۰: ۳/۱۷۷)؛ همچنین یکی دیگر از مترجمان این دوره، مردی پرتغالی‌الاصل بود که به اسلام گرویده بود؛ وی که پیش‌تر نیز در گزارش‌ها به او اشاره شد، مدعی تسلط بر تمام زبان‌های اروپایی بود، حال آنکه در واقع تنها با زبان مادری خود، یعنی پرتغالی، آشنایی داشت (همان، ۲۷۳).

رافائل دومان، که پیش‌تر تا حدودی به معرفی او پرداخته شد، معروف‌ترین مترجم اروپایی در دوره صفویه و یکی از شخصیت‌های برجسته‌ای بود که در تاریخ روابط ایران و اروپا نقش کلیدی ایفا کرد. او کشیش و رئیس هیئت مذهبی کاپوسن‌ها در اصفهان بود که در اصل با نام ژاک دو ترتر شناخته می‌شد. رافائل دومان بیش از پنجاه سال از عمر خود را در ایران سپری کرد و در این مدت به زبان‌های فارسی و ترکی تسلط یافت و آشنایی محدودی نیز با زبان عربی داشت (نوایی، ۱۳۶۰: ۱۷). او آموزش‌های لازم درباره زبان و فرهنگ ایرانی را نزد مربیان خود آمبرواز دو پروی^۱ و والتین دانژه^۲ که از اعضای دیر کاپوسن‌های فرانسوی در اصفهان بودند، فرا گرفت. این ارتباط آموزشی زمینه آشنایی او با حامیان این مبلغان در دربار صفوی را فراهم کرد (صنیعی، ۱۴۰۱: ۲۴)؛ همچنین مطالعات گسترده‌ای در زمینه ادبیات و دستور زبان فارسی داشت و در کنار این دانش‌ها، به آموزش ریاضیات، نجوم و زبان فرانسه به شاه

1. Jacques Dutertre
2. Ambroise de Preuilly
3. Valentin d'Angers

| بررسی نقش و کارکرد مترجمان در مناسبات خارجی ایران بر پایه سفرنامه‌های اروپایی | ۱۶۷

عباس دوم و برخی از بزرگان و فرزندان دربار می‌پرداخت. رافائل دومان در دربار شاه عباس دوم و شاه سلیمان صفوی از احترام و اعتبار زیادی برخوردار بود و این دو پادشاه در مذاکرات و مکاتبات خود با فرانسویان از خدمات او به‌منزله مترجم بهره می‌بردند؛ علاوه‌براین، او به عنوان مشاور و مترجم در بسیاری از هیئت‌های اروپایی که به ایران سفر می‌کردند، نقش واسطه‌ای را ایفا می‌کرد و می‌کوشید تا مذاکرات این هیئت‌ها با شاه ایران را به نتیجه مطلوبی برساند. در مواقعی که یک سفیر اروپایی در ایران مترجمی نداشت، رافائل دومان در نقش مترجم سفارت عمل می‌کرد؛ برای نمونه، در سال (۱۰۷۵ق / ۱۶۶۴م)، زمانی که لویی چهارم پادشاه فرانسه هیئتی دیپلماتیک به ایران فرستاد، رافائل دومان در جایگاه مشاور و مترجم در این هیئت فعالیت می‌کرد (نوابی، ۱۳۸۸: ۲۰ و ۲۱). تاورنیه، در سفرنامه خود که مربوط به همان عصر است، به حضور بیست ساله رافائل دومان در ایران اشاره کرده و ذکر می‌کند که هرگاه شاه عباس دوم با فرانسوی‌ها در ارتباط بود، او را برای ترجمه به حضور می‌طلبید (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۴۵۶)؛ همچنین کمپفر، که در زمان شاه سلیمان به ایران سفر کرده بود، در سفرنامه‌اش آورده است که رافائل دومان در نقش مترجم، تقاضاهای سفارت آلمان را در برابر شاه ایران مطرح می‌کرد و نکات آن را به‌طور دقیق شرح می‌داد (کمپفر، ۱۳۵۰: ۲۵۹). رافائل دومان نه تنها به‌مثابه مترجم و مشاور در دربار ایران خدمت می‌کرد، بلکه در طول مدت اقامت در ایران شاهد جلوس شاه عباس دوم، شاه سلیمان و شاه سلطان حسین نیز بود. او در نهایت در سال (۱۱۰۸ق / ۱۶۹۶م) در اصفهان درگذشت (نوابی، ۱۳۶۰: ۱۷). این کشیش فرانسوی با تسلط بر زبان‌ها و آشنایی عمیق با فرهنگ ایرانی، نقشی محوری در تسهیل روابط میان ایران و کشورهای اروپایی داشت و یکی از مهم‌ترین مترجمان تاریخ دوره صفویه بود.

۱۲. نتیجه‌گیری

بررسی مترجمان در مناسبات خارجی ایران صفوی نشان می‌دهد که این گروه در عمل بخشی از سازوکار ارتباطی و سیاسی این دوره را شکل می‌دادند. داده‌های برگرفته از سفرنامه‌های اروپایی آشکار می‌سازد که بیشتر مترجمان فعال را اروپاییان مقیم ایران یا

نومسلمانانی تشکیل می‌دادند که به واسطهٔ اقامت طولانی‌مدت در ایران، بر زبان‌های رایج در دربار صفوی و فضای فرهنگی و سیاسی ایران تسلط یافته بودند. این موقعیت ویژه، آنان را به حلقهٔ اتصال مؤثر میان ایران و طرف‌های اروپایی بدل می‌کرد. عملکرد مترجمان محدود به انتقال لفظی پیام‌ها نبود، بلکه آن‌ها در توضیح، تعدیل و گاه جهت‌دهی مفاهیم سیاسی و دیپلماتیک نقش داشتند. همین جایگاه باعث می‌شد مترجمان به واسطه‌هایی آگاه و قابل اتکا تبدیل شوند که هم برای دربار صفوی و هم برای نمایندگان سیاسی و تجاری اروپایی اهمیت عملی داشتند؛ به‌گونه‌ای که بخش قابل توجهی از ارتباطات خارجی بدون حضور و مداخلهٔ فعال این گروه در عمل امکان‌پذیر نبود.

در یک نگاه کلی، بررسی نقش مترجمان اروپایی در عصر صفوی ما را با ابعادی کمتر دیده‌شده از تاریخ مناسبات ایران و اروپا آشنا می‌سازد و امکان ارائهٔ تصویری غنی‌تر و چندسویه‌تر از این روابط در دوران پیشامدرن را فراهم می‌کند. این بررسی نشان می‌دهد که ترجمه در این دوره تنها یک ابزار فنی نبوده، بلکه نقشی عملی و تعیین‌کننده در شکل‌گیری و پیشبرد دیپلماسی ایران با جهان خارج ایفا کرده است.

فهرست منابع

- ابوالقاسمی، علی، احمدی، زهت: جعفری، علی اکبر (۱۴۰۳)، «قزلباشان ادیب (درآمدی بر فعالیت ادبی و رویکرد فرهنگی امیران عالی‌رتبه قزلباش در عهد شاه طهماسب صفوی)»، *فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهر*، دورهٔ جدید، شمارهٔ ۶۳، (پیاپی ۱۵۳)، صص ۱۱_۳۶.
- اولئاریوس، آدام (۱۳۷۹)، *سفرنامهٔ آدام اولئاریوس*، ترجمهٔ حسین کردبچه، تهران: هیرمند.
- تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۶۳)، *سفرنامهٔ تاورنیه*، ترجمهٔ ابوتراب نوری، تهران: کتابخانهٔ سنائی.
- دریابل، ژرژ تکتاندرفن (۱۳۵۱)، *ایترپرسیکوم*، ترجمهٔ محمود تفضل، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- دلاواله، پیتر (۱۳۷۰)، *سفرنامهٔ پیتر دلاواله*، ترجمهٔ شعاع‌الدین شفا، تهران: علمی و فرهنگی.
- ساجدی، طهمورث (۱۳۹۷)، «رافائل دومان فرانسوی و ایران عصر صفوی (قرن هفدهم)»، *نشریهٔ علمی نامهٔ فرهنگستان*، دورهٔ شانزدهم، شمارهٔ ۴، (پیاپی ۶۴)، صص ۱۶۸_۱۸۶.
- سانسون، نیکلاس (۱۳۴۶)، *سفرنامهٔ سانسون*، ترجمهٔ تقی تفضلی، تهران: ابن سینا.
- شاردن، ژان (۱۳۵۰)، *سیاحتنامهٔ شاردن*، ترجمهٔ محمد عباسی، تهران: امیرکبیر.
- شاردن، ژان (۱۳۷۵)، *سفرنامهٔ شاردن*، ترجمهٔ اقبال یغمایی، تهران: توس.

| بررسی نقش و کارکرد مترجمان در مناسبات خارجی ایران بر پایه سفرنامه‌های اروپایی | ۱۶۹

- صنیعی، فرزانه (۱۴۰۱)، «تصویرشناسی ایرانیان در کتاب «وضع ایران در ۱۶۶۰» نوشته رافائل دومان»، رساله دکتری، مشهد: گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد.
- کارری، جملی (۱۳۴۸)، *سفرنامه کارری*، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تبریز: اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۵۰)، *سفرنامه کمپفر*، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: خوارزمی.
- نوابی، داوود (۱۳۸۸)، *تاریخچه ترجمه از فرانسه به فارسی در ایران (از آغاز تاکنون)*، کرمان: دانشگاه شهید باهنر کرمان.
- نوابی، عبدالحسین (۱۳۶۰)، *اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از سال ۱۰۳۸ تا ۱۱۰۵ ه. ق همراه با یادداشتهای تفصیلی*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- نوابی، عبدالحسین (بی تا)، *شاه عباس: مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشتهای تفصیلی*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

- Guliyev, A. (2022), *Language and translation at the Safavid court. In A. Guliyev, Safavids in Venetian and European sources* (pp. 5–18), Edizioni Ca' Foscari.
- Matthee, R. (1999), *The Politics of Trade in Safavid Iran: Silk for Silver, 1600–1730*, Cambridge University Press.
- Tucker, S. C. (Ed.). (2009), *A global chronology of conflict: From the ancient world to the modern Middle East* (Vols. 1–6), Santa Barbara, CA: ABC-CLIO.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

Transliteration

- Abolghasemi, Ali; Ahmadi, Nozhat; Jafari, Ali Akbar (2024). "Literate Qizilbash (An Introduction to the Literary Activities and Cultural Approach of High-Ranking Qizilbash Commanders during the Reign of Shah Tahmasb I of Safavid)." *Quarterly Journal of the History of Islam and Iran*, Al-Zahra University, New Series, No. 63 (Issue 153), pp. 11-36.
- Careri, Gemelli (1969). *Voyage du tour du Monde*. Translated by Abbas Nakhjavani and Abdolali Karang. Tabriz: Department of Culture and Arts of East Azarbaijan.
- Chardin, Jean (1971). *A Journey to Persia: Jean Chardin's Portrait of a Seventeenth-Century Empire*. Translated by Mohammad Abbasi. Tehran: AmirKabir Publications.
- Chardin, Jean (1996). *A Journey to Persia: Jean Chardin's Portrait of a Seventeenth-Century Empire*. Translated by Eqbal Yaghmaei. Tehran: Toos.
- Della Valle, Pietro (1991). *Les famaux voyages de Pietro Della Valle*. Translated by Shaoaddin Shafa. Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company.
- Kaempfer, Engelbert (1771). *Am Hofe des Persischen Grosskonigs*. Translated by Keykavous Jahandari. Tehran: Khwarazmi Publishing.
- Navaei, Abdolhossein (1981). *Documents and Political Correspondence of Iran from 1038 to 1105 AH with Detailed Notes*. Tehran: Iran Culture Foundation.
- Navaei, Abdolhossein (n.d.). *Shah Abbas: Collection of Documents and Historical Correspondence with Detailed Notes*. Tehran: Iran Culture Foundation.
- Navvabi, Davood (2009). *A History of Translation from French to Persian in Iran (From the Beginning to Present)*. Kerman: Shahid Bahonar University of Kerman.
- Olearius, Adam (2000). *The Voyages & Travels of the Ambassadors Sent*. Translated by Hossein Kordbacheh. Tehran: Hirmand.
- Sajedi, Tahmoures (1998). "Raphael du Mans and Safavid Iran (17th Century)." *Farhangestan Scientific Quarterly*, Vol. 16, No. 4 (Issue 64), pp. 168-186.
- Saniei, Farzaneh (2022). *Iconography of Iranians in the Book "Iran in 1660" by Raphael du Mans*. Ph.D. Dissertation. Mashhad: History Department, Ferdowsi University of Mashhad.
- Sansone, Nicolas (1967). *Sansone's Travelogue*. Translated by Taghi Tafazzoli. Tehran: Ibn Sina.
- Tavernier, Jean Baptiste (1984). *Voyage en Perse*. Translated by Abutorab Nouri. Tehran: Sanaei Library.
- Tectander, Van der Iabel, George (1972). *Iter Persicum*. Translated by Mahmoud Tafazzoli. Tehran: Iran Culture Foundation.

Examining the Role and Function of Translators in Iran's Foreign Relations Based on European Travelogues (From the Reign of Shah Abbas to the Fall of Isfahan)

Extensive Abstract

Introduction: This article examines the role and function of translators in Iran's foreign relations during the Safavid period, emphasizing that in this era, language and translation were not merely communicative tools but became central components in the regulation of political, diplomatic, and cultural relations. The temporal scope of the study begins with the reign of Shah Abbas I and continues until the fall of Isfahan, a period in which Iran's engagement with European powers expanded, thereby heightening the need for translators proficient in different languages and cultures. The central question concerns the status and function of translators in these relations and how they participated in dialogue, the transmission of meaning, and even shaping political and cultural decisions. By posing the question of whether translators were mere linguistic intermediaries or influential actors in the political and cultural arenas in the structure of Safavid Iran's foreign relations, the authors attempt to reconstruct their social and historical profile.

Regarding the research background, the article shows that this area remains underexplored in contemporary historiography. Although translators have been parenthetically mentioned in some studies on Safavid diplomacy, travelogue, and political documents, few coherent studies, if any, have examined their role independently. Certain studies, such as those on language and translation in the Safavid court, writings on the period's political correspondence, and the accounts of travel writers like Chardin, Tavernier, Olearius, and Pietro Della Valle provide valuable leads. Consequently, the main research gap lies in the absence of a systematic analysis of the status of translators in Safavid Iran's foreign relations. On this basis, the present article seeks to fill this gap and to represent the role of translators as active, multifaceted intermediaries.

Method: In terms of method, the present study is qualitative historical-analytical conducted drawing on library sources. Data were collected from historical texts, reports of European travelers, and sources related to the Safavid period, and were analyzed using critical discourse analysis and historical discourse analysis. The temporal range covers 996–1135 AH (1587–1722 CE). The methodological aim is to reconstruct the social position of translators, identify their institutional standing within the Safavid apparatus, and elucidate their mediating role in diplomatic and cultural relations. Hence, the research method is not merely descriptive but seeks to understand the social and political function of translation within the Safavid power structure.

Findings: The findings show that the linguistic environment of Safavid Iran was highly diverse and multi-layered. European travel writers frequently noted the multiplicity of languages and dialects in Iran. For instance, Tavernier classified the common languages into four categories, mentioning Persian, Turkish, Arabic, and the vernacular or peasant language. Carreri also named four linguistic groups, referring to the “tribal language.” Although these descriptions are sometimes colored by a Eurocentric perspective, they collectively indicate that Safavid Iran was a realm of extensive linguistic diversity. Such diversity heightened the necessity for translators at court, in foreign relations, and in interactions with various social and ethnic groups.

Another significant finding is that many translators at the Safavid court were either European Christians or new converts to Islam who, through prolonged residence in Iran, had mastered Persian languages and customs. These individuals did not merely transmit words but possessed a deep understanding of cultural, religious, and political contexts and background, thereby facilitating mutual comprehension in diplomatic interactions. Important names mentioned in the article include Pietro Giuseppe Rosario, Mareh, and Raphael du Mans. These examples demonstrate that translators in Iran’s foreign relations performed roles beyond literal translation and functioned as “cultural intermediaries” and “intercultural agents”.

Furthermore, the results show that learning Iran’s prevalent languages, particularly Persian and Turkish, was essential for Europeans coming to Iran. This learning was important both for facilitating communication with Iranian authorities and for advancing political, commercial, and religious missions. Examples such as Engelbert Kaempfer and certain Christian missionaries, including Gabriel de Paris and Blaise Donat, indicate that language acquisition in this period was also part of strategies for influence, dialogue, and religious propagation. From this perspective, language in the Safavid era was not merely a means of communication but a field of power and a means of influencing the foreign relations.

Conclusion: In the discussion and conclusion, the article emphasizes that translators in the Safavid era should not be regarded as marginal or merely technical agents. At a deeper level, they played a role in shaping perceptions, directing the negotiations, conveying political and cultural concepts, and even influencing diplomatic decisions. Translators were thus part of the system of Iran’s communicative and political interaction with the outside world, acting as active participants in the production and reproduction of meaning. Consequently, it is fundamentally important to study their role not only for understanding the history of translation but also for gaining a better understanding of the structure of Iran’s foreign relations during the Safavid period.

Keywords: Safavid Iran, Diplomacy, Court translators, Safavid era travelogues, Persian language, Raphael du Mans.